

اندیشه نیک

شماره ۳

چند سخن که دیران در قلم آرند

ابوالفضل بهقی

ویراسته صادق کیا مهر

تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی





2/

2/

2/

۱۶۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

فرهاد

اندیشه نیک

شماره ۳



ادبیات



چند سخن که دیران در قلم آرد

ابوالفضل سہقی

ویراستہ صادق کیا، مهر،

تہران، ۲۵۳۵ شہنشاہی

۹۳۰۸

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۹۰۹
۳۵/۱۲/۶۳

از این دفتر ۱۰۰۰ نسخه در چاپخانه کاویان به چاپ رسید.

تهران، اسفندماه ۲۵۳۵ شاهنشاهی

فهرست

پنج

۱

۱۱

۲۳

پیشگفتار

بَن نوشت بیهقی

فهرست الفبائی واژه‌ها، فارسی به عربی

فهرست الفبائی واژه‌ها، عربی به فارسی

پیشگفتار

از ابوالفضل بیهقی نویسنده «تاریخ بیهقی» (در گذشته در سال ۴۷۰ هجری) دفتر کی بازمانده که در آن برای سیصد و هفتاد و سه «سخن» که بیشتر آنها فارسی است، برابر عربی داده شده است.

«سخن» اینجا در معنی گنگ و ناروشنی بکار رفته است. گاهی واژه ساده است، گاهی واژه همبست (مركب)، گاهی دو واژه همنشین (مانند «چاکران و خادمان»، «ستد و داد»)، گاهی صورت بیشین (جمع) يك واژه و گاهی مجموعه‌ای از دو یا چند واژه که معنای آن در بیشتر موردها در عربی با يك واژه بیان می‌شود.

از این دفتر ك تاکنون تنها يك دستنویس پیدا شده و آن در مجموعه‌ای است از کتابخانه ملی ملك در تهران، به شماره ۴۷۴، با چهل و سه برگ. دفتر ك بیهقی از برگ ۲۵ الف این مجموعه آغاز می‌شود و به برگ ۳۰ ب آن پایان می‌یابد. این مجموعه به خط نسخ نوشته شده است و در هر دیمه (صفحه) پانزده سطر دارد و درازای هر سطر آن ۷/۳ سانتیمتر و برش خود آن ۱۱/۵ × ۱۶/۵ سانتیمتر است. تاریخ رونویسی آن در پایانش به خطی تازه‌تر از خط متن آن، سال ۶۵۶ هجری یاد شده است ولی آقای احمد سهیلی خوانساری مدیر کتابخانه ملی ملك که از خط‌شناسان نامی این روزگارند، بر آنند که این تاریخ درست نیست و این

دستنویس در سده نهم هجری رونویس شده است.

این دفترک عنوانی ندارد و «سخنهای» آن با برابره‌های عربی بی‌هیچگونه رایشی (ترتیبی) پشت سر هم نوشته شده است.

در «تاریخ بیهق» از ابوالحسن علی پسر زید بیهقی^۱ (در گذشته در سال ۵۶۵ هجری)، «زینة الكتاب» یکی از «تصانیف» ابوالفضل بیهقی شمرده شده است.^۲ گمان میشود که این دفترک بخشی از آن زینة الكتاب باشد که تاکنون دستنویسی از آن بدست نیامده است.

در میان این سیصد و هفتاد و سه «سخن»، سخنهایی دیده می‌شود که دو یا سه بار یادگردیده و هربار برابر عربی دیگری برای آن داده شده است (مانند «گردن کشیدن» که يك بار «طغیان» و يك بار «عصیان» در برابر آن نهاده شده است و «ارزانی» که يك بار «استحقاق» و يك بار «استیجاب» در برابر آن آمده است و «پارسائی» که يك بار «ستر و صلاح»، يك بار «عفاف» و يك بار «ورع» در برابر آن داده شده است). همچنین برابر عربی برخی از «سخنها» درست با معنی آنها سازگار نیست (مانند «نوائب» در برابر «سختی رسانیدن»، «محاسن» در برابر «یاد کردن نیکی» و «مساوی» در برابر «یاد کردن زشتی»). از این رو و نیز از این که در نوشتن «سخنها» و برابره‌های آنها از هیچگونه رایشی بهره‌گیری نشده است، میتوان گفت که بیهقی این دفترک را یادداشت‌وار فراهم کرده است.

بر کسانی که گذشته زبان فارسی را خوب می‌شناسند روشن است که این زبان نه خودبخود بلکه با کوشش بسیار و پیوسته گروهی از دبیران و دانشمندان که کاربرد واژه‌های عربی را نمودار دانش و هنر خویش می‌پنداشتند با واژه‌های فراوان آن زبان درآمیخته و این درآمیختگی رفته رفته افزایش یافته است، تا آنجا که در آن هیچ بندی و مرزی برای راه یافتن واژه‌های عربی باز نمانده و حتی بجای واژه‌های فارسی یا نامهای ایرانی صورت عربی شده آنها^۳ یا برگردانده معنایی آنها به عربی^۴، بکاربرده شده است. هراندازه که واژه‌های بیگانه به زبان فارسی

۱- ویراسته احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷ خورشیدی.

۲- دیمه ۱۷۵.

۳- در همین دفترک بیهقی کاربرد «قهرمان» بجای «کارفرمان» یادآوری شده است.

۴- نگاه کنید به «تاج و تخت» از نگارنده، تهران، ۱۳۴۸ خورشیدی، دیمه ۱۱-۱۶.

بیشتر راه یافته به همان اندازه این زبان از زبان روزانه سخنگویان خود دورتر شده و دریافتن آن برای آنان دشوارتر گردیده است.

دفترک بیهقی کهنترین دبیزه‌ای (مدرکی، سندی) است که آشکارا از این کوشش سخن می‌گوید و به دبیران و دیوانیان کاربرد واژه‌های عربی را یادآوری می‌کند. از این‌رو در بررسی سرگذشت زبان فارسی پایگاه و ارزش ویژه‌ای دارد. این دفترک برخی از واژه‌های فارسی را که دست کم تا سده پنجم هجری کاربرد داشته و واژه‌های عربی رفته رفته جانشین آنها شده است بدست می‌دهد و با آن می‌توان برابر درست فارسی برخی از واژه‌های عربی را که خود بیهقی و برخی از دبیران و دیوانیان و دانشمندان پیشین بکار برده‌اند بدست آورد. پایگاه و ارزش ویژه این دفترک در باز نمودن چگونگی در آمیختن فارسی با واژه‌های بیگانه، نگارنده را بر آن داشت که آن را در فروست (سلسله) دفترهای اندیشه نیک به چاپ برساند.

این دفترک را یک‌بار جناب آقای علی اصغر حکمت استاد شایسته دانشگاه تهران، در کتابی با عنوان «فارسی نغز» (دیمه ۳۸۳-۴۱۰) در سال ۲۵۱۰ شاهنشاهی (۱۳۳۰ خورشیدی) از روی همین دستنویس با پیشگفتار و یادداشت‌هایی چاپ نموده بودند. متنی که در این دفتر بدست داده شده است با متن ایشان فرق‌هایی دارد. بجای برخی از واژه‌های آن که گمان می‌رفت در دستنویس نادرست نوشته شده، صورت درست آنها، به گمان نگارنده، گذاشته شده است. در پایان آن نیز دو فهرست الفبائی افزوده شده است که یکی «سخنهای» فارسی را با برابرهای عربی آنها در بردارد و دیگری «سخنهای» عربی را که در برابر «سخنهای» فارسی یاد گردیده است. واژه‌های همبست فارسی و عربی و آن دسته از «سخنهای» عربی که مانند واژه‌های فارسی برابر عربی برای آنها داده شده است همچون سخنهای فارسی در فهرست نخست آورده شده است.

صادق کیا

بُنِ نَوِشْتِ بِيهَقِي

این فصلی است از رسایل ابوالفضل شاگرد ابونصر^۱ مشکان دیبر-سلطان محمود مشتمل بر چند سخن که دیبران در قلم آرند .
 بدان که بجای بستاخ^۲ انبساط نویسند و بجای خویشتن کشیدن انقباض و بجای ترسانیدن تهدید و بجای شوریدگی اضطراب و بجای یاری دادن اعانت و بجای یاری خواستن استعانت و بجای حرمت ایجاب و بجای زروسیم مال صامت و بجای ضیاع و ستور مال ناطق و بجای پیوسته داشتن مواظبت و بجای سختی رسانیدن^۳ نوائب و بجای رستگاری خلاص و بجای چاکران و خادمان اتباع و اعوان و بجای این جهان معاش و بجای آن جهان معاد و بجای اندیشه تأمل و بجای آهستگی تأنسی و بجای نیک شدن صلاح

۱- در دستنویس و متن چاپی : «ابومنصور» .

۲- گستاخی .

۳- شاید : «سختیها» یا «سختی و استانه» . «آستانک» در پهلوی به معنی «مصیبت» .

بدبختی ، سختی است .

و بجای استواری ثقة و بجای آرزومندی تمنی و بجای شادکاری^۱ عشرت و بجای همراهی صحبت و بجای عطا بذل و بجای کردار صنعت و بجای هشیاری حزم و بجای یادکردن نیکی محاسن و بجای یادکردن زشتی^۲ مساوی، بجای لاف ریا، بجای تکیه کردن اعتماد، بجای ستدن و دادن تصرف، بجای جهد کردن استقصا، بجای استواری کردن احتیاط، بجای هلاك تلف، بجای [بی] اندیشگی تغافل، بجای خوشی طيبة النفس، بجای مرگ وفات، بجای نبرد کردن مزاحمت یا مقارعت، بجای بخویش خواندن استمالت، بجای حریص کردن^۳ ترغیب، بجای ترسانیدن ترهیب، بجای مانندگان نظایر، بجای کاغذ^۴ نانوشته بیاض، بجای کاغذ^۵ نوشته سواد، بجای پیش مقدم، بجای پس مؤخر، بجای از حال گردانیدن تغییر، بجای استو^۶ شدن اعتراف، بجای برسیدن تعرف، بجای کار پوشیده مبهم، بجای خو سیرت، بجای مهر اشفاق، بجای شاید بود ممکن، بجای جماعتی از مردمان طبقات، بجای بسیاری اضعاف، بجای بردباری احتمال، بجای خانگیان اهل بیت، بجای فریادخواستن استغاثت، بجای خوار داشتن اهانت، بجای دیگر بار معاودت، بجای حکم قضیت، بجای همسازی موافقت، بجای آگاه کردن آنها، بجای حال خویش^۷ قائم بعینه، بجای روستا سواد، بجای نشان شعار، بجای فسوس سخریت، بجای نان و آب طعام و شراب، بجای شتاب کردن تعجیل، بجای آخر عقب، بجای خویشاوندان اقارب، بجای اندازه کردن اعتبار، بجای بیگانگان

۱- در دستنویس: «سازکاری». در متن چاپی: «سازگاری». نظامی «شادکار» را بکار برده است:

«تو شادی کن ار شادکاران شدند تو باتاجی ار تاجداران شدند»

۲- در دستنویس: «بزشتی».

۳- در دستنویس و متن چاپی: «حریصی کردن».

۴- در دستنویس: «کاغذ».

۵- در دستنویس: «کاغذ».

۶- «استو» صورت دیگری از «خستو» و «هستو» است.

۷- شاید: «بر حال خویش» یا «به حال خویش».

اباعد ، بجای دانسته معلوم ، بجای ضیعت عقار ، بجای کاربازافتادن انفساخ ،
 بجای پوشیده شدن کار اشتباه ، بجای تمام وافر ، بجای به گمان شناختن تفرس ،
 بجای سازکار^۱ اُهبَت ، بجای استوار محکم ، بجای پس یکدیگر ترتیب ، بجای
 دوستی مصادقت ، بجای مُراد غرض ، بجای برابری کردن مقاومت ، بجای کارزار
 وَقَت ، بجای داوری منازعت ، بجای دُو گروهی عصیَّت ، بجای فضولی تطاول ،
 بجای دفتر جریده ، بجای مردم بیابان اهل و بر^۲ ، بجای اهل شهر اهل حضر ،
 بجای درماندگی اضطرار ، بجای اسباب دعاوی ، بجای میانجی متوسط ،
 بجای دعوی طلب مطالبت ، بجای زندگانی و مرگ حیاة ومماة ، بجای راز ستر
 بجای آشکارا علانیه ، بجای بریدن قطیعت^۳ ، بجای بازداشتنیا موانع ، بجای
 خداوندی کردن رعایت ، بجای خویشتن نگاه داشتن صیانت ، بجای روی نهادن
 اقبال ، بجای پشت دادن ادبار ، بجای مدار[ا] تلطف ، بجای گمان تخمین ، بجای
 حجت برهان ، بجای گردش روزگار صروف دهر ، بجای بدحال ممتحن ، بجای
 پیمان میثاق ، بجای پیوستگی کردن وسیلت^۴ ، بجای براغالدیدن تضریب ، بجای
 غمز کردن سعایت ، بجای کوشش سعی ، بجای خراج و مؤنت ضریبه ، بجای
 درخواستن تکلیف ، بجای نیازمندیها حوایج ، بجای پیمان شریطه ، بجای بزه کاریها
 مآثم ، بجای گزیدن ایثار ، بجای اصل شمار قانون ، بجای مایه^۵ رأس المال ، بجای
 فخر کردن مباهات ، بجای دورویی مدهانت ، بجای غلط افگندن مدهانت^۶ ، بجای
 کار پوشیده کردن تلبیس ، بجای حذر کردن توقی ، بجای ارزانی استحقاق ،
 بجای گله کردن شکایت ، بجای ازستم نالیدن تظلم ، بجای جدائی مفارقت ،
 بجای دلیری تجاسر ، بجای شایستگیها مصالح ، بجای ناخوبیها فواحش ، بجای

۱- در دستنویس: «سازکاری». در متن چاپی: «سازگاری».

۲- در دستنویس و متن چاپی: «اهل بر».

۳- در دستنویس و متن چاپی: «قطعیّت».

۴- شاید: «وصلت».

۵- شاید: «سرمایه». اگرچه «مایه» به معنی «سرمایه» بکار رفته است و میرود.

۶- در دستنویس و متن چاپی: «مراهنّت».

حقیقت و مجاز جَد و هزل، بجای کارفرمان قهرمان، بجای تسويف کردن تخلف
 بجای سخن گشاده کردن تصریح، بجای سخن پوشیده گفتن تعریض، بجای از
 بن برکندن استیصال، بجای زاری کردن جزع و تضرع، بجای چیزی بر مردم
 قسمت کردن توزیع، بجای از حد در گذشتن تعدی، بجای گرانی کردن^۱ تثقیل،
 بجای سبکی کردن^۲ تخفیف، بجای همداستانی رضا، بجای بگزاردن استیفا،
 بجای مال جمع کردن جبايت^۳، بجای روزگار نزدیک عهد قریب، بجای روزگار
 دیر عهد بعید، بجای روی از کار گردانیدن اعراض، بجای کدخدای خانه صاحب
 عیال، بجای از انداز در گذشتن افراط، بجای تمام ناکردن تقصیر، بجای قیاس
 حزر کردن، بجای شایستگی کردن کفایت، بجای پارسائی سترو صلاح، بجای
 ناپارسائی فسق و فجور، بجای فرمودن نیکی امر معروف، بجای بازداشتن از
 بدی نهی منکر، بجای حرامها محارم، بجای نکوهشها ذمائم، بجای ستایشها^۴
 مناقب، بجای نازیدن افتخار، بجای کج رفتن^۵ احتراز، بجای نکوهیدن توبیخ،
 بجای ناکامی عنت، بجای آسان^۶ سهل، بجای کارها پیش آمده مهمات، بجای
 گناه زلت، بجای کینه کشیدن انتقام، بجای آزار سخط، بجای گردن کشیدن
 عصیان، بجای خویشن برداشتن تکبر، بجای فروتنی تواضع، بجای فزونی
 چیزی بر چیزی ترجیح، بجای مهربانی تعطف، بجای کار در گردن کسی کردن
 تکلیف و تقلید بجای درویش^۷ مقل، بجای توانگر^۸ مكثر، بجای خبر درست ناشده^۹
 ارجاف، بجای ناروان کردن خلف^{۱۰}، بجای دست یافتن فرصت، بجای حق دادن

۱- شاید: «گران کردن».

۲- شاید: «سبك کردن».

۳- در دستنویس: «حیات». در متن چاپی: «حیلت». شاید نیز: «حیازت».

۴- در دستنویس و متن چاپی: «شایستها».

۵- شاید: «کنج رفتن».

۶- در دستنویس و متن چاپی: «آسانی».

۷- در دستنویس و متن چاپی: «درویشی».

۸- در دستنویس: «توانگری». در متن چاپی: «توانگری».

۹- در دستنویس: «درست ناشنیده».

۱۰- در دستنویس: «حلف».

انصاف، بجای حق‌ستدن انتصاف^۱، بجای [به] خویشتن‌نازیدن عجب، بجای ناگاه‌رسیدن مفاصه^۲، بجای ستهیدن مناظره، بجای گرانمایه نفیس، بجای روزگاردادن امهال، بجای یکبار دَفعت، بجای اول‌کار ابتدا، [بجای] آخر‌کار انتها، بجای بخش قسط، بجای گونه‌ها^۳ انواع، بجای برفرودی مردمان مراتب، بجای بیکار شده^۴ معطل، بجای خردانگارشى تدنق^۵، بجای شمارباریک کردن مناقشت، بجای انگاشتنی محسوب، بجای کار بر حال بگذاشتن توقف، بجای دیدار نیکو منظر، بجای هنر نیکو مخبر، بجای نیکو شناخته مشهور، بجای بدشناخته^۶ متهم، بجای چیز نهاده^۷ ذخیره، بجای گذریان ابنا السبیل، بجای مردمان بکار آمده خاص^۸، بجای فروتر ایشان عام^۹، بجای مردمان نابکار اوباش بجای شرانگیزی غوغا، بجای ستوهی ملالت^{۱۰}، بجای رها کردن اطلاق، بجای بزرگ داشتن تعظیم، بجای سبک داشتن استخفاف، بجای بسندگی اکتفا، بجای بی‌نیاز شدن استغنا، بجای برخوردن از چیزی استمتاع، بجای چیز^{۱۱} در وقت پیدا کرده وظیفه، بجای دل بر چیزی نهادن اعتقاد، بجای آرایش زی، بجای عیب منقصت، بجای پناه گرفتن التجا، بجای ترسیدن فزع، بجای نشان سیما، بجای فرزند نیک نجیب، [بجای] فرزند بد [نا] خلف، بجای عفو کردن تجاوز، بجای همپشتی کردن مظاهرت، بجای گـروه طائفه، بجای آشوب تشویش، بجای

۱- در دستنویس و متن چاپی: «اتصاف».

۲- در دستنویس و متن چاپی: «مفاوضه».

۳- گونه‌ها.

۴- در دستنویس و متن چاپی: «بیکار شدن».

۵- شاید: «تدنیق».

۶- در دستنویس و متن چاپی: «بدی شناخته». شاید هم: «بدی شناخته».

۷- در دستنویس و متن چاپی: «چیزی نهاده».

۸- شاید: «خواص».

۹- شاید: «عوام».

۱۰- در دستنویس و متن چاپی: «ملا مت».

۱۱- در دستنویس و متن چاپی: «چیزی».

هم‌مانند شکل ، بجای آرزومند مشتاق، بجای در رسیدن تدارك ، بجای خویشتن
 در فگندن اقتصاح ، بجای اندیشه کشیدن اهتمام ، بجای سود رفق وربح ، بجای
 زیان خسران و ضیعت ، بجای ناشایست^۱ بزرگ مکابره^۲ ، بجای رنج^۳ سخت مشقت ،
 بجای درویشی فاقت ، بجای خواری مذلت ، بجای ناهمگامی کردن مخالفت ،
 بجای همگامی کردن موافقت ، بجای بیداری تنبیه ، بجای راست کردن مرمت ،
 بجای فریفتن غبن ، بجای اندوه تأسف ، بجای پشیمانی ندامت ، بجای حرمت
 داشتن توقیر ، بجای شادی مسرت ، بجای گزند رسیدن مضرت ، بجای آزمودن
 ابتلا ، بجای سبک‌رویی ظرافت ، بجای روی‌شناس^۴ معروف^۵ ، [بجای] ناشناخته^۶
 مجهول ، بجای سخن کوتاه کردن ایجاز ، بجای دراز کردن^۷ تطویل ، بجای
 زنده حی قائم ، بجای نرمی کردن رفق ، بجای تبه کاری و خویشتن در افگندن
 تهور ، بجای بیخردی کردن سفاهت ، بجای سبکساری طیش ، بجای تنهایی
 عزلت ، بجای پیرداختن^۸ فراغ ، بجای زیادت فضیلت ، [بجای] بدسگال
 حسود ، بجای بازداشتن منع ، بجای به بدیاد کردن طعن ، بجای نوافتاده^۹
 عارض و حادث ، بجای ستوداد اخذ و عطا ، بجای شنیدن سماع ، بجای تنگدلی
 جزع ، بجای خرسندی قناعت ، بجای سپاسداری حمد ، بجای دشوار داشتن
 'کره ، بجای دشوار فرمودن اکراه ، بجای پذیرفتن قبول ، بجای بی آرام شدن

۱- در دستنویس و متن چاپی : «ناشایستی».

۲- شاید : «ناسپاسی بزرگ مکافره» . «مکافره» به معنی «ناسپاسی کردن و حق
 ناشناختن» است و «مکابره» به معنی «بزرگی خود را به دیگری ثابت کردن ، خود را
 بزرگ جلوه دادن ، جنگ کردن ، معارضه کردن ، ستیزه» .

۳- در دستنویس و متن چاپی : «رنجی» .

۴- در دستنویس و متن چاپی : «روی‌شناسی» .

۵- در دستنویس و متن چاپی : «معرفت» .

۶- در دستنویس و متن چاپی : «ناشناختی» .

۷- شاید : «سخن دراز کردن» .

۸- در دستنویس : «پیراختن» . در متن چاپی : «پیراختن» .

۹- در دستنویس و متن چاپی : «نوافتادن» .

قلق، بجای دست‌یافتن ظفر، بجای پذیرفتارشدن ضمان، بجای باریک‌دیدن بصارت، بجای تواندبود امکان، بجای تواندکرد تمکین، بجای دشمنکامی شماتت، بجای استوارکردن ابرام، بجای سخن‌پوشیده‌شدن اشکال، بجای در کردن کسی کردن الزام، بجای آموختن تعلّم، بجای گماشته مسلط، بجای شناسا کردن تعریف، بجای تعریف^۱ تحریض، بجای ادب کردن تعزیر^۲، بجای آزمایش تجربت، بجای شگفت‌داشتن تعجب، بجای سخن‌ازدهن گرفتن تَلطف، بجای از خویشتن‌خوبی نمودن تجمل، بجای [به] خجستگی گرفتن تبرک، بجای نیک‌زیستن تنعم، بجای بازجست کردن تفحص، بجای سخن‌باروی گفتن مخاطبه، بجای یکدیگررایادکردن مذاکرت، بجای [به] یکدیگر نامه نوشتن مکاتبه، بجای هم‌بخش کردن مقاسمت، بجای برداشت کردن مرافعه، بجای سیم‌ستدن و دادن مضاربت، بجای روی باروی مشاهدت، بجای همنشینی منادمت، بجای نان‌ونمک خوردن ممالحت، بجای عتاب کردن معابت، بجای نیکی نمودن احسان^۳، بجای پس‌نگریستن التفات، بجای شکوهیدن احتشام، بجای بیرون آوردن استخراج، بجای برابر آمدن استقبال، بجای پذیره‌شدن تلقی، بجای مصیبت‌پرسیدن^۴ تعزیت، بجای شادی‌باد کردن^۵ تهنیت، بجای عطادادن مهتران صلت، بجای عطادادن امیران جائزه، بجای ناصواب غلط، و اگر در حساب باشد غلت، بجای دلتنگی وحشت، بجای رامش نزهت، بجای پارسائی ورع، بجای زیادت‌ی پیدا آوردن توفیر، بر جای برخدا اعتماد کردن توکل، بجای گمان کردن توهم، بجای روی در روی کردن مواجهت، بجای برچیزی فرو نهادن موانعت، بجای نیمانیم

۱- این واژه در دستنویس نقطه «ی» و «ف» را ندارد. شاید هم: «ترغیب».

۲- در دستنویس و متن چاپی: «تعزز».

۳- در دستنویس و متن چاپی: «احتساب».

۴- در دستنویس و متن چاپی: «مصیبت رسیدن». در نظر گرفته شود: «پُرسه»

و «پُرسه کردن» و «عزاپرسی».

۵- در دستنویس و متن چاپی: «شادی‌یاد کردن». شاید هم «شادباد کردن» بوده

مناصفت ، بجای ارزانی استیجاب ، بجای درکاری شدن شروع وخوض ، بجای همیشگی دوام ، بجای تعلیم ریاضت ، بجای واقف شدن احاطت ، بجای گردانیدن تحویل ، بجای خجالت تشویر ، بجای يك از دیگر جدا شدن فرق ، بجای گشتن از جای به جای^۱ تحول ، بجای کم و بیش آمدن تفاوت ، بجای بی روی باروی گفتن غیبت ، بجای کار راست ایستادن استقامت ، بجای فـایده [دادن] افادت ، بجای فایده ستدن استفادت ، بجای گردن نهادن اطاعت وانقیاد ، بجای گردن کشیدن طغیان ، بجای سخن بیهوده هذیان و طغیان ، بجای [در] سایه گرفتن حمایت ، بجای اندیشه کشیدن عنایت ، [بجای] سخن باز گردانیدن حکایت سخن ، بجای خواندن دعوت ، بجای بازی لهو ، بجای فراموشی سهو ، بجای تنهائی خلوت ، بجای دیدن لقا ، بجای پابندگی بقا ، بجای عمل دادن تولیت ، بجای دشمن دادگی کردن معادات ، بجای حق جستن تقاضا ، بجای هم دیدار شدن التقا ، بجای پرهیز کردن احتما ، بجای سخن از کسی یاد گرفتن روایت ، بجای نیرومند کردن تقویت ، بجای بر- چیزی خداوند شده^۲ مستولی ، بجای پـارسائی عفاف ، بجای ستهیدن لجاجت ، بجای تازه روئی هشاشه و بشاشه ، بجای خستوشدن اقرار ، بجای خستو [نا] شدن^۳ انکار ، بجای منت نهادن امتنان ، بجای آرامیدن استقرار ، بجای بیزار شدن تبرأ .

تمت الرسالة بحمد الله وتوفيقه .

۱- شاید : «از جائی به جائی» .

۲- در دستنویس و متن چاپی : «خداوند شدن» .

۳- در متن چاپی : «ناخستو شدن» .

فهرست الفبائی واژه‌ها

فارسی به عربی

آشکارا: علانیه

آشوب: تشویش

آگاه کردن: انها

آموختن: تعلّم

آن جهان: معاد

آهستگی: ثانی

۱

ادب کردن: تعزیر

ارزانی: استحقاق، استیجاب

از اندازه در گذشتن: افراط

ازبن بر کردن: استیصال

ت

آخر: عقب

آخر کار: انتها

آرامیدن: استقرار

آرایش: زی

آرزومند: مشتاق

آرزومندی: تمنّی

آزار: سخط

آزمایش: تجربت

آزمودن: ابتلا

آسان: سهل

از حال گردانیدن: تغییر

از حد در گذشتن: تعدی

از خویشتن خوبی نمودن: تجمل

از ستم نالیدن: تظلم

اسباب: دعاوی

استوار: محکم

استوار کردن: ابرام

استواری: ثقة

استواری کردن: احتیاط

استوشدن: اعتراف

اصل شمار: قانون

اندازه کردن: اعتبار

اندوه: تأسف

اندیشه: تأمل

اندیشه کشیدن: اهتمام، عنایت

انگاشتنی: محسوب

اول کار: ابتدا

اهل شهر: اهل حضر

این جهان: معاش

ب

باریک دیدن: بصارت

بازجست کردن: تفحص

بازداشتن: منع

بازداشتن از بدی: نهی منکر

بازداشتنها: موانع

بازی: لهو

بپرداختن: فراغ

بخش: قسط

بخویش خواندن: استمالت

بدحال: ممتحن

بدسگال: حسود

بدشناخته: متهم

برابر آمدن: استقبال، تلقی

برابری کردن: مقاومت

براغالیدن: تضریب

برچیزی خداوند شده: مستولی

برچیزی فرو نهادن: مواضع

بر خدا اعتماد کردن: توکل

بر خوردن از چیزی: استمتاع

برداشت کردن: مرافعه

بردباری: احتمال

بر رسیدن: تعرف

بر فرودی مردمان: مراتب

بریدن: قطیعت

بزرگ داشتن: تعظیم

بزه کاریها: مآثم

بستاخی: انبساط

بسندگی: اکتفا

بسیاری: اضعاف

بگزاردن: استیفا

به بدیاد کردن: طعن

[به] بدی شناخته (نگاه کنید به «بد شناخته»)

[به] خجستگی گرفتن (نگاه کنید به «خجستگی

گرفتن»)

[به] خویشتن نازیدن (نگاه کنید به «خویشتن

نازیدن»)

به گمان شناختن: تفرس

[به] یکدیگر نامه نوشتن: مکاتبه

بی آرام شدن: قلق

[بی] اندیشگی: تغافل

بیخردی کردن: سفاهت

بیداری: تنبیه

بیرون آوردن: استخراج

بی روی با روی گفتن: غیبت

بیزار شدن: تبرا

بیکار شده: معطل

بیگانگان: ابعاد

بی نیاز شدن: استغنا

پ

پارسائی: ستر و صلاح، عفاف، ورع

پایندگی: بقا

پذیرفتار شدن: ضمان

پذیرفتن: قبول

پذیره شدن: استقبال، تلقی

پرهیز کردن: احتما

پس: مؤخر

پس یکدیگر: ترتیب

پس نگریستن: التفات

پشت دادن: ادبار

پشیمانی: ندامت

پناه گرفتن: التجا

پوشیده شدن کار: اشتباه

پیش: مقدم

پیمان: شریطه، میثاق

پیوستگی کردن: وسیلت

پیوسته داشتن: مواظبت

ت

تازه روئی: هشاشه و بشاشه

تبه کاری و خویشتن در افگندن: تهور

ترسانیدن: ترهیب، تهدید

ترسیدن: فزع

تسویف کردن: تخلف

تعریف: تحریض

تعلیم: ریاضت

تکیه کردن: اعتماد

تمام: وافر

تمام ناکردن: تقصیر

تنگدلی: جزع

تنهائی: خلوت، عزلت

تواند بود: امکان

تواند کرد: تمکین

توانگر: مکرر

حرامها: محارم

حرم: ایجاب

حرم داشتن: توقیر

حریص کردن: ترغیب

حق جستن: تقاضا

حق دادن: انصاف

حق ستدن: انتصاف

حقیقت و مجاز: جَد و هزل

حکم: قضیت

ج

جدائی: مفارقت

جماعتی از مردمان: طبقات

جهد کردن: استقصا

خ

خانگیان: اهل بیت

خبر درست نشده: ارجاف

خجستگی گرفتن: تبرک

خجالت: تشویر

خداوندی کردن: رعایت

خراج و مؤنت: ضریه

خرد انگارشی: تدنق

خرسندی: قناعت

خستو شدن: اقرار

خستو [نا] شدن: انکار

خو: سیرت

خوار داشتن: اهانت

خواری: مذلت

چ

چاکران و خادمان: اتباع و اعوان

چیزی بر مردم قسمت کردن: توزیع

چیز در وقت پیدا کرده: وظیفه

چیز نهاده: ذخیره

ح

حال خویشتن: قائم بعینه

حجت: برهان

حذر کردن: توقی

خواندن: دعوت

خوشی: طيبة النفس

خویشاوندان: اقارب

خویشان برداشتن: تكبر

خویشان در افکندن (نگاه کنیده «تبه کاری

و خویش در افکندن»)

خویشان در فکندن: اقتحام

خویشان کشیدن: انقباض

خویشان نازیدن: عجب

خویشان نگاه داشتن: صیانت

د

دانسته: معلوم

داوری: منازعت

دراز کردن: تطویل

درخواستن: تکلیف

در رسیدن: تدارك

[در] سایه گرفتن (نگاه کنیده «سایه گرفتن»)

در کاری شدن: شروع و خوض

در گردن کسی کردن: الزام

در ماندگی: اضطراب

درویش: مقل

درویشی: فاقت

دست یافتن: ظفر، فرصت

دشمن دادگی کردن: معادات

دشمنکامی: شماتت

دشوار داشتن: کره

دشوار فرمودن: اکراه

دعوی طلب: مطالبت

دفتر: جریده

دل بر چیزی نهادن: اعتقاد

دلتنگی: وحشت

دلیری: تجاسر

دوروئی: مدهانت

دوستی: مصادقت

دو گروهی: عصبیت

دیدار نیکو: منظر

دیدن: لقا

دیگربار: معاودت

ر

راز: سر

راست کردن: مرمت

رامش: نزهت

رستگاری: خلاص

رنج سخت: مشقت

روزگاردادن: امهال

روزگار دیر: عهد بعید

روزگار نزدیک: عهد قریب

روستا: سواد

روی از کارگردانیدن: اعراض

روی باروی: مشاهدت

روی در روی کردن: مواجعت

روی شناس: معروف

روی نهادن: اقبال

رها کردن: اطلاق

ز

زاری کردن: جزع و تضرع

زروسیم: مال صامت

زندگانی و مرگ: حیاة و ممات

زنده: حی قائم

زیادت: فضیلت

زیادتی پیدا آوردن: توفیر

زیان: خسران و ضیعت

س

سازگار: اهبت

سایه گرفتن: حمایت

سبك داشتن: استخفاف

سبك روحی: ظرافت

سبكساری: طیش

سبکی کردن: تخفیف

سپاسداری: حمد

ستایشها: مناقب

ستدن و دادن: تصرف

ستد و داد: اخذ و عطا

ستوهی: ملالت

ستهیدن: لجاجت، مناظره

سختی رسانیدن: نوائب

سخن از دهن گرفتن: تَلَطَف

سخن از کسی یاد گرفتن: روایت

سخن باز گردانیدن: حکایت سخن

سخن بیهوده: هذیان و طغیان

سخن پوشیده شدن: اشکال

سخن پوشیده گفتن: تعریض

سخن با روی گفتن: مخاطبه

سخن کوتاه کردن: ایجاز

سخن گشاده کردن: تصریح

سود: رفق و ربح

سیم ستدن و دادن: مضاربیت

ش

شادکاری: عشرت

شادی: مسرت

شادی باد کردن: تهنیت

شاید بود: ممکن

شایستگی کردن: کفایت

شایستگیها: مصالح

شتاب کردن: تعجیل

شرانگیزی: غوغا

شکوهیدن: احتشام

شگفت داشتن: تعجب

شمار باریک کردن: مناقشت

شناسا کردن: تعریف

شنیدن: سماع

شوریدگی: اضطراب

ض

ضیاع و ستور: مال ناطق

ضیعت: عقار

ع

عتاب کردن: معاتب

عطا: بذل

عطادادن امیران: جائزه

عطادادن مهتران: صلت

عفو کردن: تجاوز

عمل دادن: تولیت

عیب: منقصت

غ

غلط افگندن: مدهانت

غمز کردن: سعایت

ف

فایده [دادن]: افادت

فایده ستدن: استفادت

فخر کردن: مباهات

فراموشی: سهو

فرزند بد: [نا]خلف

فرزند نیک: نجیب

فرمودن نیکی: امر معروف

فروتر مردمان بکار آمده: عام

فروتنی: تواضع

فریاد خواستن: استغاثت

فریفتن: غبن

فزوننی چیزی بر چیزی: ترجیح

فسوس: سخریت

فضولی: تطاول

ق

قیاس: حزر کردن

ک

کار بازافتادن : انفساخ
 کار بر حال بگذاشتن : توقف
 کار پوشیده : مبهم
 کار پوشیده کردن : تلبیس
 کار در گردن کسی کردن : تکلیف و تقلید
 کار راست ایستادن : استقامت
 کارزار : وقعت
 کارفرمان : قهرمان
 کاره‌اء پیش آمده : مهمات
 کاغذ نانوشته : بیاض
 کاغذ نوشته : سواد
 کج رفتن : احتراز
 کدخدای خانه : صاحب عیال
 کردار : صنعت
 کم و بیش آمدن : تفاوت
 کوشش : سعی
 کینه کشیدن : انتقام

گ

گذریان : ابناء السبیل
 گرانمایه : نفیس
 گرانی کردن : تثقیل

گ

گردانیدن : تحویل
 گردش روزگار : صروف دهر
 گردن کشیدن : طغیان، عصیان
 گردن نهادن : اطاعت و انقیاد
 گروه : طائفه
 گزند رسیدن : مضرت
 گزیدن : ایثار
 گشتن از جای به جای : تحوّل
 گله کردن : شکایت
 گماشته : مسلط
 گمان : تخمین
 گمان کردن : توهم
 گناه : زلت
 گونه‌ها : انواع

ل

لاف : ریا

م

مال جمع کردن : جبايت
 ماندگان : نظایر
 مایه : رأس المال
 مدارا : تلطّف
 مراد : غرض

مردمان بکار آمده: خاص
 مردمان نابکار: اوباش
 مردم بیابان: اهل وبر
 مرگ: وفات
 مصیبت پرسیدن: تعزیت
 منت نهادن: امتنان
 مهر: اشفاق
 مهربانی: تعطف
 میانجی: متوسط

ن

ناپارسائی: فسق و فجور
 ناخوبیها: فواحش
 ناروان کردن: خلف
 نازیدن: افتخار
 ناشایست بزرگ: مکابره
 ناشناخته: مجهول
 ناصواب: غلط
 ناصواب در حساب: غلت
 ناکامی: عنف
 ناگاه رسیدن: مغافصة
 نان و آب: طعام و شراب
 نان و نمک خوردن: ممالحت
 ناهمتائی کردن: مخالفت

نبرد کردن: مزاحمت یا مقارعت
 نرمی کردن: رفق
 نشان: سیما، شعار
 نکوهشها: ذمائم
 نکوهیدن: توبیخ
 نوافتاده: عارض و حادث
 نیازمندیها: حوایج
 نیرومند کردن: تقویت
 نیک زیستن: تنعم
 نیک شدن: صلاح
 نیکو شناخته: مشهور
 نیکی نمودن: احسان
 نیمانیم: مناصفت

و

واقف شدن: احاطت

ه

هشیاری: حزم
 هلاك: تلف
 هم بخش کردن: مقاسمت
 همپشتی کردن: مظاهرت
 همتائی کردن: موافقت
 همداستانی: رضا

هم دیدار شدن: التقا

همراهی: صحبت

همسازی: موافقت

هم مانند: شکل

همنشینی: منادمت

همیشگی: دوام

هنرنیکو: مخبر

ی

یاد کردن زشتی: مساوی

یاد کردن نیکی: محاسن

یاری خواستن: استعانت

یاری دادن: اعانت

يك از دیگر جدا شدن: فرق

یکبار: دفعه

یکدیگر را یاد کردن: مذاکرت

فهرست الفبائی واژه‌ها

عربی به فارسی

اباعد: بیگانگان

ابتدا: اول کار

ابتلا: آزمودن

ابرام: استوار کردن

ابناء السبیل: گذریان

اتباع و اعوان: چاکران و خادمان

احاطت: واقف شدن

احتراز: کج رفتن

احتشام: شکوهیدن

احتما: پرهیز کردن

احتمال: بردباری

احتیاط: استواری کردن

احسان: نیکی نمودن

اخذ و عطا: ستد و داد

ادبار: پشت دادن

ارجاف: خبر درست ناشده

استحقاق: ارزانی

استخراج: بیرون آوردن

استخفاف: سبک داشتن

استعانت: یاری خواستن

استغاثت: فریادخواستن

استغنا: بی نیاز شدن

استفادت: فایده ستدن
 استقامت: کار راست ایستادن
 استقبال: برابر آمدن
 استقرار: آرامیدن
 استقصا: جهد کردن
 استمالت: بخویش خواندن
 استمتاع: بر خوردن از چیزی
 استیجاب: ارزانی
 استیصال: از بن بر کندن
 استیفا: بگزاردن
 اشتباه: پوشیده شدن کار
 اشفاق: مهر
 اشکال: سخن پوشیده شدن
 اضطراب: شوریدگی
 اضطرار: درماندگی
 اضعاف: بسیاری
 اطاعت و انقیاد: گردن نهادن
 اطلاق: رها کردن
 اعانت: یاری دادن
 اعتبار: اندازه کردن
 اعتراف: استوشدن
 اعتقاد: دل بر چیزی نهادن
 اعتماد: تکیه کردن
 اعراض: روی از کار گردانیدن
 افادت: فایده [دادن]

افتخار: نازیدن
 افراط: از اندازه درگذشتن
 اقارب: خویشاوندان
 اقبال: روی نهادن
 اقتحام: خویشتن در فگندن
 اقرار: خستوشدن
 اکتفا: بسندگی
 اکراه: دشوار فرمودن
 التجا: پناه گرفتن
 التفات: پس نگریستن
 التقا: هم دیدار شدن
 الزام: در گردن کسی کردن
 امتنان: منت نهادن
 امر معروف: فرمودن نیکی
 امکان: تواند بود
 امهال: روز گاردادن
 انبساط: بستاخ
 انتصاف: حق ستدن
 انتقام: کینه کشیدن
 انتها: آخر کار
 انصاف: حق دادن
 انفساخ: کار باز افتادن
 انقباض: خویشتن کشیدن
 انقیاد (نگاه کنید به «اطاعت و انقیاد»)
 انکار: خستو[نا] شدن

انواع: گونها

انها: آگاه کردن

اوباش: مردمان نابکار

اهانت: خوارداشتن

اهبت: ساز کار

اهتمام: اندیشه کشیدن

اهل بیت: خانگیان

اهل حضر: اهل شهر

اهل وبر: مردم بیابان

ایثار: گزیدن

ایجاب: حرمت

ایجاز: سخن کوتاه کردن

ب

بذل: عطا

برهان: حجت

بشاشة (نگاه کنید به «هشاشة و بشاشة»)

بصارت: باریک دیدن

بقا: پابندگی

بیاض: کاغذ نانوشته

ت

تأسف: اندوه

تأمل: اندیشه

تأنی: آهستگی

تبرأ: بیزار شدن

تبرك: [به] خجستگی گرفتن

تثقیل: گرانی کردن

تجاسر: دلیری

تجاوز: عفو کردن

تجربت: آزمایش

تجمل: از خویشتن خوبی نمودن

تعریف: تعریف

تحول: گشتن از جای به جای

تحويل: گردانیدن

تخفیف: سبکی کردن

تخمین: گمان

تدارك: در رسیدن

تدق: خرد انگارشی

ترتیب: پس یکدیگر

ترجیح: فزونی چیزی بر چیزی

ترغیب: حریص کردن

ترهیب: ترسانیدن

تخلف: تسويف کردن

تشویر: خجالت

تشویش: آشوب

تصرف: ستدن و دادن

تصریح: سخن گشاده کردن

تَضَرَّع (نگاه کنیده به «جزع و تضرع»)
 تَضْرِيب : بر آغالیدن
 تَطَاوُل : فضولی
 تَطْوِيل : دراز کردن
 تَظْلَم : از ستم نالیدن
 تَعْجَب : شگفت داشتن
 تَعْجِيل : شتاب کردن
 تَعَدَّى : از حد در گذشتن
 تَعَرَّف : بر رسیدن
 تَعْرِیض : سخن پوشیده گفتن
 تَعْرِیْف : شناسا کردن
 تَعْزِیْت : مصیبت پر رسیدن
 تَعْزِیر : ادب کردن
 تَعْطَف : مهربانی
 تَعْظِیْم : بزرگ داشتن
 تَعْلَم : آموختن
 تَغَاْفَل : [بی] اندیشگی
 تَغْیِیر : از حال گردانیدن
 تَفَاوُت : کم و بیش آمدن
 تَفْحَص : باز جُست کردن
 تَفَرَّس : به گمان شناختن
 تَقَاْضَا : حق جستن
 تَقْصِیر : تمام ناکردن

تَقْلِید (نگاه کنیده به «تکلیف و تقلید»)
 تَقْوِیْت : نیرومند کردن
 تَكْبَر : خویشتن برداشتن
 تَكْلِیْف : در خواستن
 تَكْلِیْف و تَقْلِید : کار در گردن کسی کردن
 تَلْبِیْس : کار پوشیده کردن
 تَلَطَّف : مدارا، سخن از دهن گرفتن
 تَلَف : هلاک
 تَلَقَّى : پذیره شدن
 تَمَكِّين : تواند کرد
 تَمَنَّى : آرزو
 تَنْبِیْه : بیداری
 تَنْعَم : نیک زیستن
 تَوَاضَع : فروتنی
 تَوْبِیْخ : نکوهیدن
 تَوْزِیْع : چیزی بر مردم قسمت کردن
 تَوْفِیر : زیادتی پیدا آوردن
 تَوَقَّف : کار بر حال بگذاشتن
 تَوَقَّى : حذر کردن
 تَوْقِیر : حرمت داشتن
 تَوَكَّل : بر خدا اعتماد کردن
 تَوَلِیْت : عمل دادن

توهم : گمان کردن

تهدید : ترسانیدن

تهنیت : شادی باد کردن

تهور : تبه کاری و خویشتن در افکندن

ث

ثقة : استواری

ج

جائزه : عطا دادن امیران

جبايت : مال جمع کردن

جدّ و هزل : حقیقت و مجاز

جریده : دفتر

جزع : تنگدلی

جزع و تضرع : زاری کردن

ح

حادث (نگاه کنید به «عارض و حادث»)

حزر کردن : قیاس

حزم : هشیاری

حسود : بدسگال

حکایت سخن : سخن باز گردانیدن

حلف (نگاه کنید به «خلف»)

حمایت : [در] سایه گرفتن

حمد : سپاسداری

حوایج : نیازمندیها

حياة ومماة : زندگانی و مرگ

حي قائم : زنده

خ

خاص : مردمان بکارآمده

خسران و ضیعت : زیان

خلاص : رستگاری

خلف : ناروان کردن

خلوت : تنهایی

خوض (نگاه کنید به «شروع و خوض»)

د

دعاوی : اسباب

دعوت : خواندن

دفعت : يك بار

دوام : همیشگی

ذ

ذخیره : چیز نهاده

ذمائم : نکوهشها

ر

رأس المال : مایه

ربح (نگاه کنیده «رفق و ربح»)

رضا: همداستانی

رعایت: خداوندی کردن

رفق: نرمی کردن

رفق و ربح: سود

روایت: سخن از کسی یاد گرفتن

ریا: لاف

ریاضت: تعلیم

ز

زلت: گناه

زی: آرایش

س

ستر و صلاح: پارسائی

سخریت: فسوس

سخط: آزار

سر: راز

سعایت: غمز کردن

سعی: کوشش

سفاهت: بیخردی کردن

سماع: شنیدن

سواد: روستا

سواد: کاغذ نوشته

سهل: آسان

سهو: فراموشی

سیرت: خو

سیما: نشان

ش

شراب (نگاه کنیده «طعام و شراب»)

شروع و خوض: درکاری شدن

شریطه: پیمان

شعار: نشان

شکایت: گله کردن

شکل: هم مانند

شمانت: دشمنکامی

ص

صاحب عیال: کدخدای خانه

صحبت: همراهی

صروف دهر: گردش روزگار

صلاح: نیک شدن

صلاح (نگاه کنیده «ستر و صلاح»)

صلت: عطا دادن مهربان

صنعت: کردار

صیانت: خویشتن نگاه داشتن

ض

ضریبه : خراج و مؤنت

ضمان : پذیرفتارشدن

ضیعت (نگاه کنیده به «خسران و ضیعت»)

ط

طائفه : گروه

طبقات : جماعتی از مردمان

طعام و شراب : نان و آب

طعن : به بد یاد کردن

طغیان (نگاه کنیده به «هذیان و طغیان»)

طیبة النفس : خوشی

طیش : سبکساری

ظ

ظرافت : سبک روحی

ظفر : دست یافتن

ع

عارض و حادث : نوافتاده

عام : فروتر خاص

عجب : [به] خویشتن نازیدن

عزلت : تنهائی

عشرت : شاد کاری

عصیت : دو گروهی

عصیان : گردن کشیدن

عفاف : پارسائی

عقار : ضیعت

عقب : آخر

علانیه : آشکارا

عنایت : اندیشه کشیدن

عنف : ناکامی

عهد بعید : روزگار دیر

عهد قریب : روزگار نزدیک

غ

غبن : فریفتن

غرض : مراد

غَلَت : ناصواب در حساب

غلط : ناصواب

غوغا : شترانگیزی

غیبت : بی روی با روی گفتن

ف

فاقت : درویشی

فجور (نگاه کنیده به «فسق»)

فراغ : به برداختن

فرصت : دست یافتن
 فرق : يك از دیگر جدا شدن
 فزع : ترسیدن
 فسق و فجور : ناپارسائی
 فضیلت : زیادت
 فواحش : ناخوبیها

ق

قائم (نگاه کنیده به «حی قائم»)
 قائم بعینه : حال خویش
 قانون : اصل شمار
 قبول : پذیرفتن
 قسط : بخش
 قضیت : حکم
 قطیعت : بریدن
 قلق : بی آرام شدن
 قناعت : خرسندی
 قهرمان : کارفرمان

ك

كره : دشواری داشتن
 كفايت : شایستگی کردن

ل

لجاجت : ستهیدن

لقا : دیدن
 لهو : بازی

م

مآثم : بزه کاریها
 مال صامت : زروسیم
 مال ناطق : ضیاع و ستور
 مباهاات : فخر کردن
 مبهم : کارپوشیده
 متوسط : میانجی
 متهم : بدشناخته
 مجهول : ناشناخته
 محارم : حرامها
 محاسن : یاد کردن نیکی
 محسوب : انگاشتنی
 محکم : استوار
 مخاطبه : سخن با روی گفتن
 مخالفت : ناهمنائی کردن
 مخبر : هنر نیکو
 مدهانت : دورویی ، غلط افندن
 مذاکرت : یکدیگر را یاد کردن
 مذلت : خواری
 مراتب : بر فردی مردمان
 مراغه : برداشت کردن

مرمت : راست کردن

مزاحمت یا مقارعت : نبرد کردن

مساوی : یاد کردن زشتی

مستولی : بر چیزی خداوند شده

مسترت : شادی

مسلط : گماشته

مشاهدت : روی باروی

مشاق : آرزومند

مشقت : رنج سخت

مشهور : نیکو شناخته

مصادقت : دوستی

مصالح : شایستگیها

مضاربت : سیم ستن و دادن

مضرت : گزند رسیدن

مطالبت : دعوی طلب

مظاهرت : همپشتی کردن

معایتب : عتاب کردن

معاد : آن جهان

معادات : دشمن دادگی کردن

معاش : این جهان

معاودت : دیگر بار

معروف : روی شناس

معطل : بیکار شده

معلوم : دانسته

مغافصة : ناگاه رسیدن

مفارقت : جدائی

مقارعت (نگاه کنیده «مزاحمت یا مقارعت»)

مقاسمت : هم بخش کردن

مقاومت : برابری کردن

مقدم : پیش

مقل : درویش

مکاتبه : [به] یکدیگر نامه نوشتن

مکابره : ناشایست بزرگ

مکثر : توانگر

ملالت : ستوهی

مماة (نگاه کنیده «حياة و مماة»)

ممالحت : نان و نمك خوردن

ممتحن : بدحال

ممکن : شاید بود

منادمت : همنشینی

منازعت : داوری

مناصفت : نیمانیم

مناظره : ستهدن

مناقب : ستایشها

مناقشت : شمار باریك کردن

منظر : دیدار نیکو

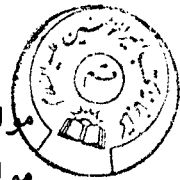
منع : بازداشتن

منقصت : عیب

مواجهت : روی در روی کردن

مواضعت : بر چیزی فرو نهادن

مواظبت : پیوسته داشتن



موافقت : همتائی کردن، همسازی

موانع : بازداشتنیها

مؤخر : پس

مهمات : کارهائ پیش آمده

میثاق : پیمان

ن

نجیب : فرزند نیک

ندامت : پشیمانی

نزहत : رامش

نظایر : مانندگان

نفیس : گرانمایه

نوائب : سختی رسانیدن

نهی منکر : بازداشتن از بدی

و

وافر : تمام

وحشت : دلتنگی

ورع : پارسائی

وسیلت : پیوستگی کردن

وظیفه : چیز در وقت پیدا کرده

وفات : مرگ

وقت : کارزار

ه

هذیان و طغیان : سخن بیهوده

هزل (نگاه کنید به «جند و هزل»)

هشاشة و بشاشة : تازه روئی

یادآوری

در دیمة ۷، سطر ۱۵ و دیمة ۱۹، سطر ۹ «خلف» درست است نه «[نا]خلف».

در دیمة ۲۹، زیر «خلاص» افزوده شود: خلف: فرزند بد.

در دیمة ۳۲، سطر ۱۹ «غلط افگندن» بجای «غلط افندن» درست است.

اندیشه نیک

شماره ۱: شاهنامه و مازندران

شماره ۲: آذریگان (آکاهیانی درباره گویش آذری)

1900

1901

1902